|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد **عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه 3**  **اعوذ بالله من الشيطان الرجيم**  **بسم الله الرحمن الرحيم**  **ادب الهي در شروع كار**  **در تفسير آيهٴ‌ مباركه بسم الله مطالبي به عرض رسيد كه خلاصه‌اش اين بود كه اين \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(1) ادب ورود در كار را به ما ياد مي‌دهد. كه چگونه وارد در كار بشويم كار را بايد به نام خدا شروع كرد. قهراً هم كار بايد حسن فعلي داشته باشد كه بشود به نام خدا شروع كرد و هم صاحب كار حسن فاعلي داشته باشد با اعتقاد خاص اين كار را به نام خدا شروع بكند**  **هر كاري كه بنام خدا آغاز نشود نافرجام و ابتر است**  **چون هر كاري كه به نام خدا شروع نشود بي‌نتيجه است. اين روايت را فريقين از رسول الله (صلّي‌الله‌عليه‌وآله) نقل كرده‌اند كه «كل امر ذي بال لم يبدأ فيه ببسم الله فهو ابتر»(2)؛ هر امري كه قابل توجه باشد اگر به نام خدا شروع نشود ابتر است. ابتر يعني بي هدف كار بي نتيجه را مي‌گويند ابتر.**  **فطانت بتراء، استعداد به هدر رفته**  **آن هوشي كه به مقصد نرسد آن هوش و زيركي را مي‌گويند فطانت بتراء‌. فطانت بتراء يعني استعداد به هدر رفته، هوش به مقصد نرسيده، بي‌نتيجه مانده. كاري كه به مقصد نرسد ابتر است و هر كاري كه به نام خدا شروع نشود به مقصد نمي‌رسد. چرا چون تنها ياد خدا و وجه خدا مي‌ماند اگر كاري براي وجه خدا نبود، هرگز پايدار نيست وجه خدا همان فيض خاص خداست كه در همه جا ظهور و حضور دارد. اگر آن فيض رابط بين انسان و خداي انسان نبود كه انسان از آن راه به خدا برسد نه خود انسان از بقا سهمي دارد و نه كار او. زيرا قرآن كريم هلاكت را و بقا را در قرآن مشخص كرد كه چي هالك است و چي باقي. نه تنها بعداً‌ روشن مي‌شود كه چي هالك است و چي باقي است و نه تنها بعدها بعضي‌ها از بين مي‌‌روند و بعضي‌ها مي‌مانند بلكه همواره جهان هستي اينچنين است**  **هم اكنون جز وجه خدا همه چيز فاني و هالك است**  **هر چه به نام خداست باقيست و هر چه به نام خدا نيست هالك است هم اكنون هالك است نه بعدها هالك بشود اين كريمهٔ \*«كلّ شيء‌ هالكٌ إلاّ وجهَه»\*(3)؛ نه به اين معناست كه همه چيز از بين مي‌روند و وجه خدا مي‌ماند نه همه چيز هم اكنون هالك‎اند. چون هالك كه مشتق است استعمال مشتق در «ما يأتي»، به اتفاق همه مجاز است اگر يك اختلافي است در حقيقت و مجاز بودن مشتق نسبت به «ما انقضي عنه المبدأ» است نسبت به گذشته است و گرنه نسبت به آينده يقيناً مجاز است و مجاز، قرينه مي‌خواهد. هالك به معناي «يهلك» اين بدون قرينه استعمال نمي‌شود. هالك يا به معناي گذشته است يا حال نسبت به حالش حقيقت است، نسبت به گذشته‌اش اختلاف است كه آيا مشتق در «ما انقضي عنه المبدأ» بي قرينه استعمال مي‌شود دلالت مي‌كند يا نه؟ و گرنه نسبت به آينده همه بر آنند كه استعمال مشتق نسبت به آينده مجاز است. پس هالك نه يعني بعدها از بين مي‌رود هالك يعني هم اكنون همهٔ‌ اشياء‌ هالكند الا وجه الله، منتها خيليها نمي‌بينند كه كارها هالكند مگر وجه الله و عده‌اي از اولياء الهي هم اكنون مي‌بينند. اگر يك كسي هدفي را در تاريكي مورد تير قرار داد. و چون هدف را نمي‌ديد تير به طرف هدف پرت كرد، اين تير به مقصد نمي‌رسد. منتها او نمي‌بيند كه اين تير‌ها به مقصد نمي‌رسد، وقتي هوا روشن شد، آفتاب طالع شد او مي‌بيند كه اين تير ها به مقصد نرسيد. در قيامت اين چنين است وقتي \*«و اشرقت الارض بنور ربها»\*(4)‌ معلوم مي‌شود كه خيلي از كارها به مقصد نرسيد انسان در تاريكي تير اندازي مي‌كرد. نه اينكه الان به هدف برسد و آن روز از بين برود، از الان به مقصد نمي‌رسد. منتها آن روز معلوم مي‌شود پس كاري كه براي خدا نباشد هم اكنون أبتر است يعني به مقصد نمي‌رسد و آن روز روشن مي‌شود. چون \*«كل شيء هالك الا وجهه»\* (5) اگر چيزي لوجه الله نبود هم اكنون ابتر است. و اگر چيزي لوجه الله بود، نه تنها هم اكنون ثابت و زنده است، بلكه از گزند مرگ براي أبد محفوظ است. كار خير ابدا از بين نمي‌رود. هم حيات جاودانهٴ كار خير را قرآن تضمين كرده است فرمود: \*«كلما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله»\* (6) و هم هلاك دائمي كارهاي بد را گوشزد كرد، فرمود: هر چه لوجه الله نيست، هم اكنون هالك است \*«كل شيء هالك الا وجهه»\* (7). چيزي كه وجه الله نباشد هم اكنون هالك است. در آينده كشف مي‌شود.**  **ترسيم هلاك ما سوا با چند مَثَل**  **مثل اينكه انسان به سراغ سراب مي‌رود، وقتي به مقصد رسيد معلوم مي‌شود عمر را هدر داد. نه آن وقت به هدر برود. در سورهٔ نور جريان كار كفار را كه تشريح مي‌كند، مي‌فرمايد: \*«مثل الذين كفروا أعمالهم كسراب بقيعه»\*(8) قيعه، بيابان باز. قاع، بيابان صاف. قيعه يعني بيابان صاف. فرمود: \*«مثل الذين كفروا أعمالهم كسراب بقيعه»\* (9) كه \*«يحسبه الظمآن ماءً»\* (10) يك انسان عطشان اين سراب كه آب نماست و آب نيست، او آب مي‌پندارد و با شتابزدگي به سراغ اين سراب به خيال اينكه آب است، مي‌رود. \*«حتّي إذا جاءَه لَم يجده شيئاً»\* (11) وقتي كنارش آمد، مي‌بيند چيزي نيست. تعبير هم \*«لم يجده شيئاً»\* (12) است، نه وجده لا شيء. چون لاشيء قابل وجدان نيست. فرمود چيزي نصيبش نمي‌شود كه به نحو قضية سالبه تعبير كرده است. نه وجده لا شيء، بلكه \*«لم يجده شيئا»\*(13)؛ چيزي نصيبش نمي‌شود. انسان تشنه‌اي كه به دنبال سراب حركت كرد، وقتي به آن موضع رسيد‌ چيزي نمي‌بيند، آبي نمي‌بيند. نه اينكه وقتي به آنجا رسيد كار او را هدر مي‌دهند، وقتي به آنجا رسيد مي‌فهمد كه كارش به هدر بود. كاري بيجا مي‌كرد. \*«حتّي إذا جاءه لم يجده شيئا»\*(14) آنجاست كه \*«و وجد الله عنده فَوَفّاهُ حِسابَه»\*(15) بنابراين اگر كار لوجه الله نبود مثل اينكه انسان هم اكنون به دنبال سراب خودش را خسته كند نه اينكه يك نفع موقتي دارد بعداً به او كيفر مي‌دهند يا بعداً از دستش مي‌گيرند. هم اكنون بيراهه مي‌رود خيال مي‌كند دارد لذت مي‌برد اين شيئي را كه شما مي‌بينيد وجه الله را از او برداريد هالك است. اين شيء‌ نما است مثل سراب. كه سراب لا شيء‌ است و شيء‌ نماست. يعني چيزي را كه شما شيء‌ مي‌پنداريد، اگر آن چهرهٴ‌ الهي را از او برداريد مي‌شود لا شيء. لذا \*«فأينما تُولّوا فثَمّ وجهُ الله»\*(16) اگر \*«فأينما تُولّوا فثَمّ وجهُ الله»\*(17) حق است، چيزي براي غير وجه الله نمي‌ماند سراب لا شيء‌ است، انسان آن را شي‌‌ء مي‌پندارد. نه شيء‌ است. نه اينكه شيئي‌ هست و وجه خدا نيست. معذلك شيئي هست اگر چيزي وجه الله نبود،‌ هم اكنون سراب است. خيليها نمي‌بينند و خواص و اولياي الهي مي‌بينند. با مثالهاي گوناگون خداي سبحان اين اصل قرآني را تبيين مي‌كند. يكي همان آيه سورهٔ نور بود، كه فرمود: \*«و الذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعه يحسبه الظمآن ماءً حتي اذا جاءه لم يجده شيئا و وجد الله عنده فوفاه حسابه و الله سريع الحساب»\*(18)**  **يكي هم در سورهٴ فرقان است آيه 23 سوره فرقان فرمود \*«و قدمنا إلي ما عملوا من عمل فجعلناه هَباء‌ً مَنثوراً»\*(19) ما هر كاري كه كفار كردند در آن روز ظهور مي‌كنيم و همه كارهاي اينها را مثل هباء‌ منثور مي‌كنيم، اين ذرات پراكنده شده در هوا. اين ذرات پراكنده شده در هوا آن صورتش را كه از دست داد چيزي نمي‌ماند بنابراين اگر چيزي لوجه الله نبود هم اكنون فاني است و هم اكنون هالك است و كاري كه به نام خدا شروع نشود، وجه خدا نيست و چون وجه خدا نيست هم اكنون هالك است و گفتم هر كاري را كه شروع مي‌كنيد به نام خدا آغاز كنيد. يعني كار بايد طوري باشد كه بشود به نام خدا شروع كرد اين يك و شما وقتي كاري را انتخاب كرديد كه مي‌توان به نام خدا شروع كرد اين را هم به خدا استناد بدهيد دو. صرف اينكه اين كار خير است اكتفا نكنيد كار خير از يك جان خَيّر اگر نشأت بگيرد، مي‌ماند براي ابد مي‌ماند و همين معني را كه اگر براي خدا نبود لا شيء‌ است خواه براي كاري كه از كافر صادر مي‌شود،‌ يا از مشركي كه به شرك جلي مبتلاست صادر بشود،‌ يا از مشركي كه به شرك خفي يعني ريا مبتلاست صادر مي‌شود،‌ اينطور است. چون ريا هم بالاخره شرك است و لوجه الله نيست نشان مي‌دهد كه لوجه الله است و لوجه الله نيست.**  **اين را در سورهٴ بقره تمثيلاً بيان فرمود. آيه 264 سوره بقره اين است \*«يا ايها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن و الاذي كالذي ينفق ماله رئاء‌ الناس و لا يؤمنوا بالله و اليوم الاخر»\*(20) مثل كسي كه رياءً كار مي‌كند و به خدا و قيامت معتقد نيست. براي اينكه آن معناي معقول را قابل درك همگان قرار بدهد مثل ذكر مي‌كند. مي‌فرمايد \*«فمثله كمثل صفوان عليه تراب»\*(21)‌ صفوان اين سنگهاي بزرگ صاف است اگر يك سنگ بزرگ صافي باشد، مقداري خاك روي اين صفوان يعني سنگ صاف باشد و بارانهايي كه قطراتش درشت است همانند تگرگ بشدت ببارد، چيزي از آن خاكها روي اين سنگ صاف نمي‌ماند. اگر اين سنگ ناصاف باشد،‌ وقتي باران باريد، مقداري از آن خاكها به صورت گل در لابلاي اين سنگ ناصاف مي‌ماند. ولي اگر اين سنگ صاف باشد و باران هم شديد باشد چيزي از اين خاكها روي اين سنگ نمي‌ماند. فرمود : كار يك انسان ريا كار كه به خدا و قيامت معتقد نيست مثل آن سنگي است كه مقداري خاك روي آن سنگ باشد كمثل صفوان يعني آن سنگ صاف كه عليه تراب، مقداري تراب و خاك روي آن سنگ است. \*«فأصابه وابل»\*(22)، وابل آن باران درشت و قطرات درشت و فراوان است \*«فتركه صلداً»\*(23) اگر باراني كه قطراتش درشت است روي اين سنگ ببارد اين سنگ را لخت و برهنه مي‌كند. شستشو مي‌كند، هيچ ذره‌اي از آن خاك و غبار روي اين سنگ نمي‌ماند نه خود خاك و نه غبارش چيزي نمي‌ماند. اين را مي‌گويند صلد. صلد آن سنگ برهنه صاف را مي‌گويند. آنگاه وقتي باران مي‌بارد اينطور نيست كه نظير يك بادي باشد كه باد بوزد يك پارچه‌اي را از روي سنگ به دور بياندازد كه صاحب پارچه به سراغ پارچه برود او را بگيرد، اينچنين كه نيست. وقتي باران مي‌‌‌بارد، طوري اين سنگ را شستشو مي‌كند كه صاحب خاك نمي‌تواند آن خاكها را جمع كند. فرمود: \*«لا يقدرون علي شيء مما كسبوا»\*(24) طوري اين باران شستشو مي‌كند كه اينها چيزي از ره‌آورد كار خودشان به دست نمي‌آورند. \*«لا يقدرون علي شيء‌ مما كسبوا»\*(25) و ذيلش هم فرمود: \*«و الله لا يهدي القوم الكافرين»\*(26)‌ كسي كه كافر است هرگز به مقصد نمي‌رسد. خداي سبحان كافر را هدايت نمي‌كند. يعني هدايت تكويني. و گرنه هدايت تشريعي كه همهٔ‌ اين آيات را نازل كرده \*«هدي للناس»\*(27)‌ هدايت تشريعي كه آمده، فرمود باينكه: \*«و ما ارسلناك الا كافةً للنّاس»\*(28)؛ همهٔ \*«يا ايها الذين كفروا»\*، \*«يا ايها الكافرون»\*، (يا ايها الذين كذا)، \*«يا أيّها الناس»\* همه و همه هدايتها تشريعي است كه شامل كافر و مؤمن مي‌شود. پس به هدايت تشريعي خداي سبحان كفّار را هم مثل مؤمنين هدايت مي‌كند. آن هدايت تكويني است كه به مقصد برساند عنايتش شامل حال آنها هم بشود اينچنين نيست.**  **بنابراين كاري كه به نام خدا شروع نشود ابتر است و اگر انسان كاري را به نام خدا شروع نكند، هرگز به مقصد نمي‌رسد. و اين سوره مباركهٴ‌ فاتحة الكتاب كه ادب ورود در كار را خداي سبحان به ما آموخت، هدف اين سوره حمد و عبادت است. خداي سبحان به ما آموخت كه اين حمد و عبادت خدا را به نام خدا آغاز كنيد تا به مقصد برسيد. معلوم مي‌شود اگر عبادت هم به نام خدا نباشد ابتر است چون حسن فعلي دارد ولي ارتباط را انسان حفظ نكرده است به نام خدا شروع نكرد. هر چه به نام خدا نباشد، او هالك است زيرا چيزي كه به نام خدا نباشد لا شيء‌ است به صورت شيء.**  **بقاء فقط از آن خداست و كاري كه براي وجه الله نباشد پايدار نيست**  **اينكه فرمود: \*«وَ كُلّ مَن عليها فان و يبقي وجه ربّك ذوالجلال و الاكرام»\*(29)‌ نشان مي‌دهد كه هم اكنون همهٔ‌ اشياء فاني هستند. و تنها يك چيز باقي است و آن وجه الله است و وجه الله هم چون ذوالجلال است باقيست. يعني هر چيزي را كه شيء‌ بر او صادق است اگر وجه الله را برداريد اين هالك است. اگر اكنون شيء است به بركت آن وجه الله است كه ذوالجلال و الاكرام است. هر چه كه شيء‌ بر او اطلاق مي‌شود به بركت وجه الله است. \*«و يبقي وجهه»\*(30)، \*«الا وجهه»\*(31)؛ يعني هر چيزي كه شيء‌ بر او اطلاق مي‌شود. اگر شما وجه الله را برداريد مي‌بيند چيزي نمي‌ماند،‌ هالك است. چيزي در جهان هست كه از آن جهت وجه خدا و آيت خدا نباشد. ممكن نيست چيزي در جهان باشد،‌ كه از يك جهتي از يك بعدي از يك حيثي آيت اله نباشد و وجه الله نباشد. پس همهٔ‌ اشياء‌ كه باقيند و از هستي سهمي دارند وجه الله‌اند اگر كسي بر خلاف اين نظام خواست كاري انجام بدهد،‌ يعني گناه بكند،‌ گناه چون مطابق با وجه خدا نيست، اين هالك است. بي راهه رفتن است. يك كاري است بي‌مقصد. الان كه هالك نيست چون وجه الله ظهور دارد. نه اينكه منهاي وجه الله يك چيز ديگري در اينها هست كه او سهمي از هستي دارد. الان هم اينطور است وجه الله وجهش عوض مي‌شود. آن ظهور به بطون تبديل مي‌شود. و مانند آن. وگرنه نه اينطور نيست كه غير از وجه الله يك حقيقت ديگري هم باشد به نام آسمان و زمين و مانند آن. چون \*«و أينما تولوا فَثَمّ وجه الله»\*(32) چيزي نيست كه وجه خدا نباشد و آيت خدا نباشد. ما داريم يك موجودي كه آن موجود از يك حيث خدا را نشان ندهد؟ مي‌شود آيت الهي. اگر آيت الهيست پس بقاي او از اين جهت است كه وجه خداست و آيت خداست و اگر شما اين آيت بودن را و وجه بودن را از شيء برداريد، مي‌بينيد چيزي نمي‌ماند و اگر يك كسي به اشياء‌ نگاه كرد و به خدا پي نبرد،‌ اين به حق كور است. اين كه از سيد الشهداء‌ (سلام‌الله‌عليه) رسيده است كه «عميتُ عينٌ لا تراك عليها رقيباً»(33) نفرين نيست، اين بيان حقيقت است. فرمود: آن كه نمي‌بيند كور است نه كور باد. «عميت عينٌ لا تراك عليها رقيبا و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبك نصيباً»(34)‌ هم اكنون كور است. اگر چنانچه چيزي از يك جهتي خدا را نشان ندهد،‌ معلوم مي‌شود مستقل است و با فقر ذاتي سازگار نيست بنابراين چون \*«كل شي‌ء‌ هالك الا وجه»\*(35) اگر كسي خواست كاري در اين جهان انجام بدهد كه بماند چاره‌اي جز اين ندارد كه كار را با نام خدا شروع كند. و كاري با نام خدا شروع مي‌شود كه داري اين دو وصف باشد : يك بخش وصف به فعل بر‌مي‌گردد كه فعل في نفسه حسن باشد يك بخش به فاعل برمي‌گردد كه فاعل تقرباً‌ الي الله انجام بدهد كه مي‌شود حسن فاعلي. كار خوب از جان خوب كه نشأت گرفت وجه الله است. كار اگر بد بود، يا كار خوب بود في نفسه‌ بدنهٴ كار خوب بود اما تقرباً‌ الي الله نبود،‌ رياء و سمعتاً‌ بود اين هم هالك است. آنگاه بحثهايي كه مربوط به \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(36) است كه انبياء‌ از بيرون و عقل از درون هدايت كردند كه انسان تشنه بايد به طرف كوثر برود. كافر اين حجت حق و ظاهر و باطن را پشت سر گذاشت و به دنبال سراب حركت كرده مثل اينكه در آنجا كسي به دنبال سراب حركت كرده، تمام قدرتها را هم از دست داده و در عطش دارد مي‌سوزد. نه پاي رفتن هست كه جاي ديگر آب تحصيل كند. نه آنجا سخن از آب است. اين مي‌شود عذاب. اما آنچه كه به اجمال قابل طرح است اين است كه چيزي كه به خدا ارتباط نداشته باشد، معدوم است. ممكن نيست چيزي در جهان سهمي از هستي داشته باشد، با اينكه سهمي از هستي دارد معذلك به خدا ارتباط نداشته باشد. آيت و نشانة خدا نباشد. اين محال است. اگر چيزي به خدا ارتباط نداشت مي‌شود معدوم و هالك. كسي كه اين معدوم و هالك را شيء مي‌پندارد، مثل همان تشنه‌اي است كه بدنبال سراب حركت مي‌كند. ما براي اينكه مثل تشنه‌اي كه به دنبال سراب حركت مي‌كند نباشيم بايد كارها را كلاً‌ به نام خدا شروع بكنيم. كاري مي‌تواند به نام خدا شروع بشود و سهمي از بقا داشته باشد كه هم حسن فعلي داشته باشد يعني معصيت نباشد و في نفسه طاعت باشد و هم انسان اين كار را تقرباً‌ الي الله انجام بدهد. اين مي‌ماند. كاري كه اينچنين است نظير ديگر آيات الهي و موجوداتي كه وجه اللهند نظير آنها خواهد شد و مي‌ماند.**  **اگر وجه الله و آيت بودن از موجودي گرفته شود ديگر «باقى» نيست**  **هر چيزي كه شي بر او اطلاق مي‌شود، منهاي وجه الله بودنش لا شيء‌ است. يعني وجه الله است كه او را شيء مي‌كند. و اگر وجه الله نباشد او لا شيء‌ است. بنابراين كاري كه به نام خداي سبحان شروع مي‌شود سهمي از بقا دارد و اين كار نه تنها كل قرآن كريم بلكه سوره مباركه فاتحة‌ الكتاب اين هم به نام خدا آغاز مي‌شود تا سهمي از بقا داشته باشد. آنچه در اين سوره مطرح است، مسأله حمد است و عبادت كه هدف اصلي اين سوره مباركه، حمد خداي سبحان و اظهار عبوديت در پيشگاه خداي سبحان است. وقتي انسان مي‌تواند حامد و عابد باشد كه اين حمد و عبادت را به نام خدا آغاز بكند. هم حسن فعلي دارد و هم حسن فاعلي دارد**  **نزديكي \*«بسم الله»\* به اسم اعظم از سياهي چشم به سفيدى چشم**  **لذا فرمود \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\*(37). قبلاً‌ هم به عرض رسيد آن رواياتي كه در زمينه بسم الله وارد شده است كه اسم اعظم به اين جمله مباركه به قدري نزديك است كه سياهي چشم و سفيدي چشم آنقدر نزديك است(38) آنها را در بحث \*«لله الاسماء‌ الحسني»\*(39) كه خداي سبحان داري اسماء‌ نيكو است و اسم اعظمي دارد،**  **اسم اعظم از سنخ لفظ و مفهوم نيست**  **آنجا مطرح مي‌شود كه اسم اعظم لفظ نيست مفهوم نيست صورتي ذهني نيست و مانند آن. كه اگر كسي اين كلمات را ياد گرفت بتواند مرده‌اي را زنده كند و مانند آن. اسم اعظم مقام است جزء‌ درجات اولياي الهي است. كه اگر روح به آن درجه ولايت رسيد،‌ اين الفاظ را بگويد اين كلمات را بر زبان جاري كند آن اثر را خواهد داشت. لذا آن اولياي الهي با \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\* كار مي‌كردند كه مي‌گفتند: \*«بسم الله الرحمن الرحيم»\* از عبد خالص به منزله «كن» است از مولا. همانطوري كه خداي سبحان هر كاري را با «كن» انجام مي‌دهد او «يكون» و محقق مي‌شود. براي عباد صالح بسم الله مثل «كن» است كه از خداي سبحان صادر مي‌شود. نظير آنچه كه در جريان حضرت نوح (سلام‌الله‌عليه) بود كه \*«بسم الله مجريها و مرسيها»\*(40). آن كشتيي نبود كه با باد يا موتور يا با بلم و امثال اينها حركت بكند و پارو كنند كشتي را كه وقتي نوح (سلام‌الله‌عليه) مي‌خواست اين كشتي به اين سمت حركت كند،‌ مي‌گفت: بسم الله و مي‌خواست لنگر بيندازد مي‌گفت : بسم الله. \*«بسم الله مجريها و مرسيها»\*(41). اين كار كار اولياي الهي است اين مي‌شود اسم اعظم.**  **مبدأ اشتقاق و تحول در كلمهٴ «الله»**  **آنگاه درباره كلمه الله كه همانطوري كه ملاحظه فرموديد بحثهاي فراواني است و معمولاً‌ اينچنين گفته مي‌شود كه اين نام مبارك از ألِهَ مشتق است به معناي عبادت. يا از «ألَهَ» و «وَلَهَ» به معناي تحير و «إلٰهَ» بر وزن كتاب به معناي مكتوب است. خدا «إلٰه» است يعني معبود است اگر از «ألِهَ» به معناي عبد باشد يا «إلٰه» است به معناي «مَألوه» به معناي «متحيّرٌ فيه» براي اينكه قلوب همه و عقول همه در شناخت خداي سبحان واله است. در ادعيه هم هست «إنّ قُلوبَ المُخْبِتينَ إليكَ وٰالهةٌ»(42)؛ دلهاي افرادي كه به سمت تو اخبات دارند و خضوع خاص دارند والهند.**  **تحير شور افكن و ممدوح**  **خدا را آنچناني كه هست نمي‌توان شناخت اين تحيّر و وله يك تحير ممدوح است بر خلاف تحير مذموم. تحير براي انساني كه راه را طي نكرده است مذموم است و عذاب مي‌آورد. تحير براي كسي كه به مقصد رسيده است نشاط و انس مي‌آورد مثل انسان تشنه‌اي كه در دامنة‌ كوه است و نمي‌داند چشمه‌هاي سينة كوه كدام قسمت كوهند. اين راه را نمي‌داند عطشان است و متحير است و در پاي كوه ايستاده و رنج مي‌برد. اگر راه بلدي او را هدايت كرده به چشمه‌هاي بالاي كوه رساند اين انسان عطشان كه چشمه‌هاي فراوان را مي‌بيند، هم اكنون متحير است از كدام چشمه بنوشد اين يك تحير ممدوح است. اين مال كسي است كه به مقصد رسيد. آن تحير قبلي مال كسي است كه راه را طي نكرده است و اينكه از رسول خدا (عليه آلاف التحيه و الثناء)‌ رسيده است «رب زدني فيك تحيراً»(43) خدا تحيرم را دربارهٔ خودت اضافه كن. اين تحير بعد از وصول است اين تحير كسي است كه به مقصد رسيد و الان متحير است از كدام نام تبرك بجويد از كدام چشمه، فيض ببرد.**  **اشتمال بر كمالات در معناي كلمهٴ «الله» مأخوذ نيست**  **علي اي حال خداي سبحان، الله إله است يعني «مألوه» و «معبود» يا «إلٰه» است يعني «مألوه» و مورد تحير و كم كم علم بالغلبه شد و چون ذات. همهٔ كمالات را داراست از اين جهت مي‌گويند الله، نام ذات هستي است كه مستجمع همهٔ كمالات است نه مفهوماً‌ اشتمال همهٔ كمالات در اين مفهوم اخذ شده باشد. چون آن ذات هستي صرف است و همهٔ كمالات را داراست اين «الله» نام آن ذات مباركه است از اين جهت مي‌گويند «الله» اسم است براي ذاتي كه جامع همهٔ كمالات باشد. و اين كتاب و همچين اين سوره با رحمت رحمانيه و رحمت رحيمية‌ خدا شروع شده و «الله موصوف» جميع اسماء‌ قرار مي‌گيرد. و اما صفت هيچ اسمي قرار نمي‌گيرد كه ما مثلا عالم را موصوف قرار بدهيم و الله را صفت او يا قدير را موصوف بدانيم و الله را صفت او از اين جهت گفته‌اند الله اسم ذات است و ديگر اسامي اسم صفتند. اسماي صفاتيه‌اند. لذا الله موصوف مي‌شود و همه اسماء‌ كه يكيش رحمان است و رحيم.**  **رحمت رحمانيه خداوند، فراگير و مطلق**  **رحمان را گفته‌اند صيغة مبالغه است براي صفت عامه. خداي سبحان دو تا رحمت دارد يك رحمت مطلقه كه آن رحمت مطلقه ديگر مقابل ندارد. يك رحمت خاصه است كه آن رحمت خاصه مقابل دارد، مقابل رحمت خاصه غضب است. آن رحمت مطلقه كه فراگير است حتي جهنم را هم زير پوشش دارد آن ديگر مقابل ندارد. غضبي كه مقابل آن رحمت باشد نيست. اين كه فرمود: \*«و رحمتي وسعت كلّ شي»\*(44) هر كه شيء است مشمول رحمت من است و اينكه در ادعيه هم گفته مي‌شود خداي سبحان «يا من سبقت رحمته غضبه»(45) يا تو را سوگند مي‌دهيم «برحمتك التي وسعت كل شيء»(46) اين رحمت مطلقه است رحمت مطلقه مقابل ندارد. چيزي كه مقابل اين رحمت باشد عدم است نه غضب.**  **جهنم نيز همچون بهشت از رحمتهاي الهى است**  **لذا وقتي خداي سبحان نعمتهاي خاص را و رحمتهاي پاك را مي‌شمارد، جهنم را هم به حساب نعمت و رحمتهاي مطلقهٔ خود ذكر مي‌كند. سورهٔ‌ مباركة‌ الرحمن كه براي شمارش نعمتهاي الهي است همانطوري كه بهشت و خصوصيتهاي بهشت را ياد مي‌كند، جهنم و عذاب جهنم را هم ياد مي‌كند. مي‌فرمايد: \*«يُرسَلُ عليكما شواظٌ من نّار و نحاس فلا تنتصران فبأي آلاء ربّكما تكذبان»\*(47) همانطوري كه در بارة بهشت سخن از نعمت است دربارة جهنم هم سخن از نعمت است زيرا در نظام كلّ، جهنم وجودش لازم است و بسياري از مؤمنين به بركت ترس از جهنّم به بهشت مي‌روند. اگر نبود جهنم بسياري از افراد دست ازگناه نمي‌كشيدند و به طاعت تن در نمي‌دادند. اين جهنم هم براي كيفر تبهكاران عامل رحمت است هم براي اينكه كثيري از انسانها خوفاً من النار عبادت مي‌كنند براي آنها هم رحمت است. آن رحمت مطلقه مقابل ندارد. همان رحمتي كه \*«وسعت كل شي»\*(48) و همان رحمتي است كه به نام رحمت رحمانيه نام دارد. لذا مؤمن و كافر و دنيا و آخرت و همه و همه را زير پوشش دارد.**  **رحمت رحيميه، رحمت خاصّه**  **اما رحمت رحيميه كه صفت مشبهه است، نه مثل رحمان كه صيغة‌ مبالغه باشد، اين رحمت خاصه است. تقسيم رحمت به رحمت عامه و رحمت خاصه از اين آيه مباركه است كه خداي سبحان فرمود \*«رحمتي وسعت كل شيء»\*(49) هر چه شي است زير پوشش رحمت من است. اما \*«فسأكتبها للذين يتقون»\*(50) من آن رحمت را براي افراد با تقوا تثبيت مي‌كنم. معلوم مي‌شود دوتا رحمت است ؛ يك رحمت، رحمتي است كه كل شيء‌ را زير پوشش دارد يك رحمتي است كه مال متقين است. آن معارف آن علوم الهيه آن توفيق به انجام كارهاي خير در دنيا و بهشت در آخرت اينها جزء‌ مصاديق رحمت خاصه است. و اين مخصوص افراد با تقوا است. خداي سبحان كه مي‌خواهد دينش را ياري كند و توفيق إعطا كند دينش را به دست همه ياري نمي‌كند. مي‌فرمايد : يك عده هستند كه من نمي‌خواهم دينم را آنها ياري كنند! چون شايسته نيستند. \*«ولكن كره الله انبعاثهم فَثَبّطهُم و قيل اقعدوا مع القاعدين»\*(51)؛ چون خدا دوست ندارد كه اينها قيام كنند، به اينها تشر مي‌زند مي‌گويد: بنشنيد دينم را به دست ديگران ياري مي‌كنم. خدا آن توفيق را به همه نمي‌دهد. باران را براي همه مي‌فرستد، آفتاب را بر زندگي همه مي‌تاباند، هوا را در اختيار همه قرار مي‌دهد. مال را به همه مي‌دهد. اينها اختصاصي ندارد. اما حفظ دين را به همه نمي‌دهد. فرمود: \*«و لكن كره الله انبعاثهم»\*(52) خدا نمي‌خواهد يك عده منبعث بشوند، برانگيخته بشوند، قيام بكنند. \*«ثبطهم»\* به طاء‌ مؤلف يعني اينها را نشاند سر جايشان و توفيق انبعاث نداد \*«و قيل اقعدوا مع القاعدين»\*(53) به اينها گفته شد كه مانند ديگر نشسته‌ها بنشينيد. اينها كه جزء‌ علوم و معارف و خدمت دين و نظاير آنها باشد در دنيا و بهشت در آخرت زير پوشش رحمت رحيميه است. پس رحمان صيغة‌ مبالغه است براي آن رحمت مطلقه و رحيم صيغة مشبهه است براي آن رحمت خاصه.**  **«و الحمد لله رب العالمين»**  **پاورقي‌ها:**  **(1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.**  **(2) بحار، ج 73، ص 305 «كل امر ذي بال لم يذكر فيه بسم الله فهو أبتر» الدر المنثور، ج 1، ص 26 «كل امر ذي بال لايبدأ فيه بـ (بسم الله الرّحمن الرّحيم) أقطع.**  **(3) سورهٔ قصص، آيهٔ 88.**  **(4) سورهٔ زمر، آيهٔ 69.**  **(5) سورهٔ قصص، آيهٔ 88.**  **(6) سورهٔ بقره، آيهٔ 110.**  **(7) سورهٔ قصص، آيهٔ 88.**  **(8) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(9) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(10) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(11) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(12) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(13) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(14) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(15) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(16) سورهٔ بقره، آيهٔ 115.**  **(17) سورهٔ بقره، آيهٔ 115.**  **(18) سورهٔ نور، آيهٔ 39.**  **(19) سورهٔ فرقان، آيهٔ 23.**  **(20) سورهٔ بقره، آيهٔ 264.**  **(21) سورهٔ بقره، آيهٔ 264.**  **(22) سورهٔ بقره، آيهٔ 264.**  **(23) سورهٔ بقره، آيهٔ 264.**  **(24) سورهٔ بقره، آيهٔ 264.**  **(25) سورهٔ بقره، آيهٔ 264.**  **(26) سورهٔ بقره، آيهٔ 264.**  **(27) سورهٔ بقره، آيهٔ 185.**  **(28) سورهٔ نبأ، آيهٔ 28.**  **(29) سورهٔ الرّحمن، آيات 26 ـ 27.**  **(30) سورهٔ الرّحمن، آيهٔ 27.**  **(31) سورهٔ قصص، آيهٔ 88.**  **(32) سورهٔ بقره، آيهٔ 115.**  **(33) مفاتيح الجنان، دعاي عرفه.**  **(34) مفاتيح الجنان، دعاي عرفه.**  **(35) سورهٔ قصص، آيهٔ 88.**  **(36) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.**  **(37) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 1.**  **(38) نور الثقلين، ج 1، ص 8.**  **(39) سورهٔ اعراف، آيهٔ 180.**  **(40) سوره هود، آيهٔ 41.**  **(41) سوره هود، آيهٔ 41.**  **(42) مفاتيح الجنان، زيارت امين الله.**  **(43) الفرائد الطريفة، ص 272.**  **(44) سورهٔ اعراف، آيهٔ 156.**  **(45) مفاتيح الجنان، دعاي جوشن كبير.**  **(46) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.**  **(47) سورهٔ الرّحمن، آيات 35 ـ 36.**  **(48) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.**  **(49) سورهٔ اعراف، آيهٔ 156.**  **(50) سورهٔ اعراف، آيهٔ 156.**  **(51) سورهٔ توبه، آيهٔ 46.**  **(52) سورهٔ توبه، آيهٔ 46.**  **(53) سورهٔ توبه، آيهٔ 46.**    **عکس**  **|| | RSS** |